آتش افروزي متعصبانه عوام در مكه (سال 945 هجري)

رسول جعفريان

همزمان با رويارويي دولت عثماني و صفوي كه در جنگ چالدران ( سال 920 ) به اوج خود رسيد ، حجاج عجم كه از ايران عازم حج مي شدند ، به طور خاص ، و شيعيان به طور عام ، هم در طول راه و هم در مكه و مدينه ، با دشواري هايي روبه رو شدند . اين زمان ، به تدريج گروه هايي از روميان يا به اصطلاح منابع عربي « اروام » در مكه و مدينه ساكن شدند و همراه گروه هاي متعصب موجود در اين دو شهر ، كه شماري هم از عجم هاي ماوراءالنهري و طبعاً سني بودند ، با شيعيان ، به خصوص شيعيان ايراني برخورد مي كردند .

داستان شهادت شهيد ثاني در سال 965 ، نمونه اي روشن از آن برخوردهاي خشن است كه با مكه نيز ارتباط دارد . وي به رغم داشتن موضع اعتدالي و اين كه هرگز به ايران نيامد و حتي به استانبول هم رفت و آمد مي كرد و در بعلبك هم رفتاري متعادل با گروه هاي مذهبي مختلف داشت ، از سوي گروه هاي افراطي مورد اتهام قرار گرفت و به شهادت رسيد و جسدش سوزانده شد !

همچنين ملاّ زين العابدين كاشاني ، كه نويسنده رساله « مفرّحة الأنام في تأسيس بيت الله الحرام » است ، در سال 1041 در مسجد الحرام كشته شد . ( 1 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . نكـ : حديقة الشيعه ، عبدالحي رضوي ، نسخه1124 ، كتابخانه آيت الله مرعشي ، برگ49 ؛ رياض العلما ، ج2 ، ص399

در سال 1081 ، روز جمعه ، پانزدهم ماه رمضان ، در حالي كه خطيب جمعه مشغول خواندن خطبه بود ، عجمي با شمشيري به وي حملهور شد در حالي كه فرياد مي زد : « انا المهدي » ، اطرافيان جلويش را گرفتند و وي را حبس كردند . پس از نماز به سراغش آمده ، او را كشان كشان به طرف معلات بردند و در نزديك بركة المصري ، با آتش سوزاندند .

عصامي با ذكر اين حادثه مي نويسد :

« و هذا أمر عظيم تُحار فيه الأفكار ، كون المسلم يُهان هذه الإهانة ، و يُقتل بغير موجب ، ثم يُحرّك بالنار ، نعوذ بالله من مكرالله » . ( 1 )

در سال 1088 باز هم وقايعي در مكه رخ داد كه تعدادي از حجاج شيعه كشته يا سنگسار شدند و اساس آن هم ، به گفته عصامي ، كه خود معاصر و حاضر در مكه بوده ، بي اساس و ناشي از يك توطئه يا توهّم بود . ( 2 )

اما اكنون ، مورد ديگري از قتل يك روحاني شيعه استرآبادي ، در سال 945ق . داريم كه منبعي كهن و معاصر ، خبر آن را ضبط كرده است . اين زمان سلطان عثماني ، سلطان سليمان فرزند سلطان سليم ( م 926 ) بود كه از سال 926 تا 974 سلطنت كرد . همين زمان ، شاه طهماسب در ايران سلطنت مي كرد و سلطنتش از سال 930 تا 984 به درازا كشيد .

منبع خبر مورد نظر ما ، كتاب « نيل المني بذيل بلوغ القري لتكملة اتّحاف الوري » از جارالله بن العز بن النجم بن فهد المكي ( 3 ) ، يك اثر تاريخي است كه رويدادهاي شهر مكه را از ذي حجه سال 923 تا جمادي الآخر 946 ثبت كرده است . ( 4 )

همان گونه كه از نام كتاب پيداست ، اين اثر ذيل كتاب « بلوغ القري بذيل اتحاف الوري بأخبار امّ القري » ( نوشته العز بن فهد ـ م 922 ) است كه آن كتاب ، خود تكمله اي بر كتاب معروف « اتحاف الوري بأخبار امّ القري » ، ( از نجم الدين عمر بن محمد بن فهد مكي هاشمي ـ م885 ) است .

متأسفانه در ديگر تواريخ اين دوره مكه ، از جمله « الاعلام بأعلام بيت الله الحرام » ( از قطب الدين نهروالي م . 990 ، چاپ قاهره ، 2004 ) خبر آن نيامده است . چنان كه در منائح الكرم ( نكـ : ج3 ، ص266 ؛ چاپ مكه ، 1419 ) نيز ذيل وقايع سال ياد شده ، اين خبر گزارش نشده است .

واقعه مورد نظر ، در سال 945 رخ داد و اين زمان ، امير مكه ، محمد ابونمي فرزند بركات

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . سمط النجوم ، ج4 ، ص517 و نكـ : منائح الكرم ، ج4 ، ص302 ؛ خلاصة الكلام ، ص84

2 . سمط النجوم ، ج4 ، ص529 ؛ و نكـ : خلاصة الكلام ، ص97

3 . لندن ، مؤسسة الفرقان ، تحقيق محمد الحبيب الهيله ، 1420

4 . روي جلد كتاب به اشتباه سال 922 ضبط شده كه با توجه به مطالب آغاز كتاب ، همان سال 923 درست است .

بركات در سال 932 درگذشت و حكومت اين شهر به ابونمي دوم ، يكي از مشهورترين امراي مكه ، كه زمان امارتش هم بسيار طولاني بود ، رسيد . وي در محرم سال 992ق . درگذشت و آن زمان ، فرزندش حسن عهده دار امارت اين شهر شد . بنابراين ، واقعه ياد شده در دوره ابونمي دوم رخ داده است .

خبر كشته شدن حسين استرآبادي به اين شرح در « نيل المني » نقل شده است :

در مغرب شب يكشنبه ، 18 شوال ( 945 ) ، گروهي از عجم ها در مدرسه كلبرجيه كه در كنار باب الصفا ـ يكي از درهاي مسجد الحرام ـ بود ، از قبيل ملا عارف و شيخ ابوالمعين سمرقندي با شخصي كه به او حسين استرآبادي گفته مي شد ، در باره آيه { إِنَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ الْخَائِنِينَ } گفتگو مي كردند . گفتند ( تعبير : فقالوا . شايد : قال ، يعني او گفت : ) اين آيه در شأن عمر بن خطاب نازل شده است و بُغضش را نسبت به صدّيق ( يعني ابوبكر ) آشكار كرده و اين كه ائمه مذاهب اربعه به خاطر اختلاف در فروع ، گمراه هستند و اين كه پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) فرموده است : امت به 73 فرقه تقسيم شده و يكي تنها نجات يافته است و آن گروه ناجيه ، همانا شيعه است .

در اين وقت بسياري از عجم ها سخن او را انكار كرده ، وي را برداشته به منزل قاضي رومي افندي ، مصلح الدين مصطفي حنفي بردند و مطالب او را در آنجا مطرح كردند . او سخن اوّلش را انكار كرد و گفت : من گفتم كه آيه { عَلِمَ اللهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ . . . } ؛ ( 1 ) يعني با زنان در امر روزه ، اين در باره عمر نازل شده است . ده نفر از آنان شهادت دادند كه سخن اوّل را گفت و او هم اعتراف كرد . قاضي از او پرسيد : آيا تو ديوانه هستي ؟ وي پاسخ گفت : نه . اين مذهب من و مذهب شيعه است . قاضي دستور داد او را زنداني كنند . آنگاه از فرمانده محمدبن عقبه ، نايب حاكم مرشد حسني خواست تا وي را به زندان ببرد . در اين وقت ، صداي عجم هاي حاضر و رومي ها و برخي از اهل مكه بلند شده ، خطاب به قاضي گفتند : تو مي خواهي از او رشوه گرفته ، مانند رافضي اوّل ، رها سازي ؟ ! در اين وقت داد و فرياد ، در باب قاضي در مدرسه عينيه كه در قديم به مدرسه مجاهديه مشهور بود ، چسبيده به مسجد ، در وقت نماز مغرب بالا گرفت . فرمانده محمدبن عقبه خواست او را از باب [ خانه ] قاضي ببرد كه مردم او را به سنگباران تهديد كردند . وي از ترس او را رها كرد و با رفتن به مسجد الحرام خود را نجات داد . در اين وقت يكي از روميان جلو آمده ، با خنجري به گردن آن مرد عجمي زد . ديگري كاردي به او زد و آن مرد روي زمين افتاد . در اين وقت ، حاضرين او را ، كه نزديك باب قاضي بود ، سنگسار كردند . قاضي هم درِ خانه اش را بست تا خود را از دست آنان نجات دهد . سپس مردم ، مقتول را آتش زده او را سوزاندند . آتش ، تا پاسي از شب گذشته ، شعلهور بود . وقتي مردم رفتند و آرام شد . گفته شده كه قاضيِ مالكيه ، تاجي بن يعقوب مفصول ـ معزول ـ به فرمانده دستور داد تا مقتول را برداشته ، كفن كرده ، در قبرستان شَبيكه دفن كند . او هم آتش را خاموش كرده ، او را به شبيكه برد و دفن كرد . عاقلان كار وي را ستايش كرده ، اقدام عامه را در اين كه در كنار خانه قاضي اين چنين تجرّي كردند ، انكار كردند . خداوند متعال احوال را اصلاح گرداند و عاقبت به خير كند !

از اين مقتول ، يك بچه و يك كنيز ( مادر آن بچه ) باقي ماند . گفته مي شد كه همراه او جماعتي از شيعه بودند كه روز عيد همراه اهل سنت حاضر نشدند بلكه روز بعد آمدند و نماز عيد را در معلات خواندند . ( 1 )

در شرح اين متن ، لازم است نكاتي را توضيح دهيم :

1 . متأسفانه اين خبر در منابع شيعه ؛ اعم از تواريخ يا كتب شرح حال نيامده است تا اطلاعاتي در باره حسين استرآبادي به دست آوريم . در باره استرآباد ـ گرگان فعلي ـ مي دانيم كه از شهرهاي كهن ايران ، و مركزي براي شيعيان بوده است . اين شهر تقريباً از قرن هفتم به اين سو ، يكسره شيعي امامي بوده و بسياري از علماي برجسته شيعه از اين قرن تا زمان صفويه ، استرآبادي بودند . در اين باره شرحي مفصل در كتاب تاريخ تشيع در جرجان و استرآباد ( 2 ) آورده ايم .

از تواريخ دوره صفوي چنين به دست مي آيد كه شيعيان اين شهر ، كمك زيادي به روي كار آمدن صفويه كرده و به خصوص در تشيع خويش ، بسيار صريح و تند بودند . در حاشيه همان كتاب نيل المني ، به نقل از قطب الدين نهروالي آمده است كه وي در حاشيه نيل المني به جاي « حسين استرآبادي » « ملاحسين رافضي » نوشته است . اما اين نام هم چيزي را در باره مقتول روشن نمي كند . گويا نهروالي ، براي اين قسمت ، عنواني انتخاب كرده و كنار صفحه نوشته ، نه آن كه اطلاع خاصي از استرآبادي داشته است . آنچه هست اين كه اين شخص بايد

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . نيل المني ، ج2 ، صص766 ـ 763

2 . مشهد ، بنياد پژوهش هاي اسلامي ، 1384

يك نفر عالم دين باشد كه اهل بحث و جدل بوده و مانند بسياري از موارد كه از ديرزمان تا به امروز شاهدش بوده ايم ، به بحث و گفتگوي مذهبي با مخالفان پرداخته است .

2 . در تمام اين سال ها ، همواره شيعياني از ايراني ها در حرمين زندگي مي كردند و به رغم اين فشارها ، رفت و آمد به اين شهرها ، هم براي انجام فريضه حج و هم بهره هاي علمي ، ادامه داشت . به خصوص استرآبادي ها در دوره صفوي ، شمارشان در حرمين اندك نبود و برخي مانند ميرزا محمد امين استرآبادي بخش مهمي از حيات علمي اش را در آن نواحي سپري كرد . البته شمار شيعيان در مدينه بيشتر بود و اقامت شيعيان هم در آن ديار بيشتر بود . به خصوص كه شماري از سادات مدينه ، رسماً شيعه اثناعشري بودند . در همين كتاب نيل المني ( 1/231 ) اشاره به آن شده است كه وقتي پولي از هند براي تقسيم رسيد ، ميان فقهاي مدينه و رافضه درگيري پيش آمد ؛ زيرا وكيل بر آن بود تا پول را تنها ميان سنيان تقسيم كند . در نهايت با فشاري كه شيعيان آوردند ، مقرّر شد تا هزار دينار آن به ايشان داده شود .

3 . در اين متن از دو مدرسه در مكه ياد شده است ؛ نخست مدرسه كلبرجيه و دوم مدرسه العينيه كه سابقاً به آن مدرسة المجاهديه گفته مي شده است . تنها در يك جا ( نيل المني ، ج2 ، ص574 ) از اين مدرسه با عنوان « كَلَبَرقيه » ياد شده است . مصحح در جايي ( نيل المني : 2/735 ) گفته است كه نام اين مدرسه در غاية المرام ( 3/147 ) الكبرقيه ضبط شده است . اين مدرسه ، محل فرود آمدن امين صرّه عثماني ؛ يعني مسؤول توزيع سكه هاي طلاي دولت عثماني در مكه بوده و دست كم در چند مورد در همان منبع ( 546 ، 574 ، 589 ، 679 ) از اين مطلب ياد شده است . مدرسه ياد شده در كنار باب الصفا بوده است . گفتني است كه مدرسه العينيه هم زماني محل اقامت امين صرّه روميه بوده و سكه ها در آنجا ميان طبقات مختلف مردم و با نظارت قضات مكه ، توزيع مي شده است ( نيل المني ، ج1 ، صص174 ، 557 ) .

در جاي ديگري هم آمده است كه مدرسه مجاهديه ، در رواق يماني بوده است ( همان ، ج1 ، ص417 ) . نايب جده هم كه از طرف سلطان عثماني نصب مي شد ، زماني كه به مكه مي آمد ، در همين مدرسه العينيه سكونت مي گزيد ( همان ، ج1 ، ص470 ) .

4 . در نخستين عبارت آمده است كه گروهي از « عجم » ـ ج : اعاجم ـ در مدرسه كلبرجيه با حسين استرآبادي بحث مي كردند . بايد توجه داشت كه در اين موارد ، عجم ـ كه فراوان در اين كتاب به آن اشارت مي رود ـ اشاره به ساكنان و يا طلاب سني ماوراءالنهري از سمرقند و مناطق ديگري است كه از دير باز در مكه مي زيستند و درس مي خواندند . اين جماعت ، در ادوار مختلف از مناطق خود كوچ كرده براي حج به مكه مي آمدند و همين جا مي ماندند . اين مهاجرت تا اين اواخر كه دولت روسيه در آن نواحي غلبه كرد ادامه داشت و از قديم تاكنون ، نسلي عظيم از اين گروه ، به صورت ساكنان اصلي مكه در آمده اند به طوري كه قيافه هاي آنان نيز فراوان حكايت از اين امر دارد . در اسناد عثماني ، هميشه از اعاجم كه سهمي هم از بخشش ها به آنان داده مي شد ، ياد شده و مقصود همان سنيان بخارايي و ازبكي و سمرقندي بودند . در ماجراي مزبور ، منهاي اين عجم ها ، اروام يعني رومي ها يا به عبارتي ترك هاي عثماني هم بودند . به علاوه جماعتي از اهل مكه نيز دست داشتند . اينها مطالبي است كه در اصل خبر به صراحت گزارش شده است .

5 . آيه مورد نظر كه در خصوص قاضي ادعا شد كه حسين استرآبادي گفته است كه در شأن عمر نازل شده ؛ يعني { إِنَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ الْخَائِنِينَ } در سوره انفال ، آيه 58 آمده و ضمن آياتي است كه مربوط به بني قينقاع است . اين طايفه پيمان شكن مورد خشم خدا و رسول ( صلّي الله عليه وآله ) قرار گرفته و در سال دوم از هجرت از مدينه بيرون رانده شدند . در اين آيه ، با اشاره به نقض عهد آنان ، ايشان متهم به خيانت شده و آمده است كه خداوند خائنان را دوست ندارد .

در تفاسير شيعه ، شرحي از اين مطلب و اين كه مربوط به آن حادثه است ، مورد تصريح قرار گرفته است . تنها در تفسير صافي به نقل از تفسير قمي آمده است كه اين آيه در باره خيانت معاويه در حق علي بن ابي طالب است ( تفسير الصافي ، ج2 ، ص311 ) . اما خبري داير بر اين كه آيه در شأن عمر باشد ، ديده نشد . بنابراين ، به نظر مي رسد كه اين روحاني استرآبادي ، چنين مطلبي را كه در هيچ كتاب تفسيري شيعه نيامده ، نگفته باشد . چنان كه خودش هم انكار كرد . وي گفت كه من گفتم آيه : { عَلِمَ اللهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ . . . بَاشِرُوهُنَّ } در باره عمر است ؛ و اين مطلبي است كه در تفسير طبري معروف به جامع البيان ( ج2 ، ص225 ) و منابع ديگر آمده است . به احتمال زياد ، خبر مي تواند تحريف شده باشد و شهادت دهندگان هم كه از همين بلواييان بودند ، شهادتشان نمي تواند درست باشد ؛ زيرا به روشني آنان مدعياني متعصب بودند كه اصرار بر كشتن اين روحاني شيعه داشتند و سخنشان حجّت نتواند بود .

6 . قاضي حنفي مورد نظر ، مصلح الدين مصطفي بن ادريس رومي است . اولاً بايد توجه داشت كه اين زمان ، قاضي اصلي مكه ، حنفي بود و البته از مذاهب ديگر هم قاضياني در مكه بودند . تا پيش از او قاضي القضات مكه از شافعيان انتخاب مي شد كه ادامه سنتي از دوران مماليك بود . اما نخستين قاضي حنفي كه قاضي القضات شد ، همين مصلح الدين مصطفي بود . علي بن عبدالقادر طبري ( م 1070 ) نوشته است كه با ورود قاضي مصلح الدين ( در منبع به اشتباه : مصدر الدين ! ) در سال 943 بود كه افندي اعظم ، از سوي روم مي آمد و از آنجا حكم مي گرفت . ( الارج المسكي في التاريخ المكي ـ مكه ، 1416 ـ ص 190 ) به هر روي ، اين مصلح الدين مصطفي در ذي قعده سال 943 همراه با حجاج شامي وارد مكه شد در حالي كه پيش از آن قاضي حلب بود . صاحب نيل المني ( ج2 ، ص679 ) نوشته است كه وي در مدرسه جماليه در نزديكي باب الحزوره در منزل دامادش مولانا ابوالقاسم بن الغباري رومي سكونت كرد و همه قضات به جز كساني كه از خدمت منفصل شده بودند ، براي تبريك و سلام نزد وي آمدند . در همين كتاب ، اخبار فراواني از وي در صفحات مختلف درج شده است كه مي توان ذيل صفحاتي كه در پس نام وي در فهرست اعلام آمده ( نيل المني ، ج2 ، ص871 ) موارد مزبور را ملاحظه كرد . وي پس از شروع به كار قضاوت در مدرسه العينيه كه سابقا به مدرسه المجاهديه شهرت داشت ، سكونت كرد ( نيل المني ، ج2 ، ص691 ) .

7 . نكته اي كه در خبر بالا در باره اتهام عامه مردم بر ضدّ قاضي آمده كه او بنا دارد از اين متهم هم رشوه گرفته و مانند رافضي اوّل او را رها سازد ، مربوط به خبر ديگري است كه روز چهارشنبه ، ششم جمادي الاولي سال 945/1538م رخ داد . در اين روز ، در حضور قاضي مصلح الدين مصطفي ، در باره يك فرد شامي به نام حسن بندره ادعا شد كه شيخين را سبّ كرده است . اما او انكار كرد . شهود نزد قاضي آمدند اما در اداي كلمات شهادت با يكديگر اختلاف كردند . برخي گفتند كه او ادعا كرده است كه جبرئيل در نزول وحي بر محمد ( صلّي الله عليه وآله ) اشتباه كرده و وحي مربوط به علي ( عليه السلام ) بوده است كه همان مذهب غرابيه مي شود . . . آنان گفتند كه سبّ شيخين سبب كفر است و نديده اند كه تصريح به امكان توبه يا توبه دادن او شده باشد . قاضي ، برخلاف آنان گفت كه تعزير شده و توبه داده مي شود . و اين [ قول ] روايت شده است . اما علماي هم مذهب او با وي موافقت نكردند و در اين باره سخن مردم در كار او بالا گرفت . در ظهر روز جمعه ، هشتم ماه مزبور ، قاضي دستور داد تا سر او را برهنه كرده و او را در مسعي گردش داده اعلام كردند : « اين پاداش كسي است كه شيخين را سبّ كرده است » . حاميان او هم از منزل قاضي به سمت مروه هجوم آورده ، او را بازگردانده و آزادش كردند . سخن در اين باره بالا گرفت و الأمر الي الله تعالي . ( 1 )

گويا اين قصه سبب اين ذهنيت براي مردم متعصب شده است كه قاضي طرف آن شخص را گرفته و بسا با گرفتن رشوه ، برخوردي مسامحه آميز ـ البته از نگاه افراطي ها ـ با او داشته است . همين ذهنيت سبب شده است تا در ماجراي حسين استرآبادي ، مردم خود وارد ميدان شده و با كنار گذاشتن قاضي ، متهم را كشتند و آتش زدند .

8 . قاضي معزول مالكي كه واسطه براي كفن و دفن مقتول شده و از او با عنوان تاجي بن يعقوب ياد شده ، در اصل زماني قاضي مالكي مكه بود . نام وي تاج الدين بن نجم الدين بن يعقوب مالكي است كه در شوال سال 935 با آمدن قاضي مالكي جديد ، ابوالقاسم انصاري معزول گرديد . ( 2 ) در نيل المني ، ذيل رويدادهاي ربيع الاول سال 924 خبر ازدواج وي با سيده قريش دختر قاضي القضاة حنبلي درج شده است . ( 3 ) اخبار ديگري هم از نقش وي در رويدادهاي مكه در همان كتاب آمده است كه با مراجعه به فهرست اعلام ، ذيل نام تاج الدين بن نجم الدين بن يعقوب مالكي مي توان موارد آن را يافت .

9 . اما در باره اين كه اينان جماعتي شيعه بوده اند كه روز عيد همراه سنيان در منا حاضر نشده اند ، اين مسأله به اختلاف در رؤيت هلال باز مي گردد . مسأله اي كه در دوره ياد شده تا چندين قرن ، مسأله اي مهم در اختلاف ميان شيعيان و سنيان در حج گزاري بود . البته در اين باره ميان سنيان نيز اختلافاتي رخ مي داد كه اندك بود . به نظر مي رسد در سال ياد شده ، شيعيان نتوانسته اند رؤيت هلال توسط سنيان را بپذيرند و در نتيجه يك روز ديرتر ماه ذي حجه را

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . نيل المني ، ج2 ، ص755

2 . نيل المني ، ج1 ، صص464 و 468

3 . نيل المني ، ج1 ، ص56

آغاز كرده و در نتيجه براي آنان دهم ذي حجه كه عيد قربان بوده ، يك روز پس از عيد سنيان بوده است . اين كه در پايان خبر قيد شده است كه آنان نماز عيد را در معلات خواندند ، مي تواند ناشي از ترس آنان براي ماندن در منا و يا اقامه نماز پس از قرباني در منا و بازگشت از آنجا به سوي مكه باشد .

10 . اين خبر نشان مي دهد كه افراد متعصب ، تا چه اندازه جري بوده و رفتار نا معقول داشته اند . اين در حالي است كه قاضي حنفي برخوردي عاقلانه داشته و تلاش كرده است تا زمينه را براي رفتاري مطابق فتاواي موجود داشته باشد . همان طور كه صاحب نيل المني در پايان خبر اشاره كرده ، عقلا نيز نه تنها از كار قاضي مالكي ستايش كردند ، بلكه رفتار عوام متعصب را محكوم كردند . اين قبيل رفتارها يكي از مشكلات هميشگي امت اسلامي در برافروختن آتش فتنه هاي فرقه اي بوده است . در مقدمه همين بحث هم ديديم كه عصامي هم از اين گونه رفتارهاي نابخردانه گلايه كرده است .

احمد سباعي در كتاب تاريخ مكه خود هم بارها از اين گونه اعمال ابراز انزجار كرده و در قدح رفتارهاي متعصبانه با شيعيان و نامعقول بودن آن برخوردها سخن گفته است . از زشتي هاي اين رخداد ، آتش زدن است كه متأسفانه در مكّه بي سابقه نبوده است . از مواردي كه يافت شد مربوط به آتش زدن فردي است كه مدعي شدند رومي بوده و مي خواسته حجر الاسود را بشكند . وي را از مسجد الحرام بيرون آوردند و آتش زدند . اين واقعه در سال 363 بوده است . ( 1 )

همين منبع تأييد كرده است كه يكي از همراهان همسر شاه طهماسب كه در سال 971 به سفر حج رفته بود ، در مدينه سبّ شيخين كرد . او را نزد قاضي و شيخ الحرم آورده و آن دو دستور به قتل او دادند . آنان نيز او را كشته و كنار باب السلام آتش زدند . ( 2 ) . داستان گردن زدن ابوطالب يزدي در سال 1322ش . به دست وهابيان عربستان آن هم به اتهام آن كه قصد آلوده كردن كعبه را داشته ، نشان از آن دارد كه اين ماجراها ادامه داشته است . در حالي كه وي ناخواسته قي كرده بود ، براي اين كه در مسجد نريزد ، حوله احرام خود را جلوي دهان خود گرفته بود . اخيراً آقاي قاضي عسكر كتابچه اي با نام شهيد مروه درباره وي منتشر كرد كه در سال 1385 توسط نشر مشعر چاپ شده است .

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . درر الفرائد المنظمه : ج1 ، ص331

2 . درر الفرائد المنظمه ، ج2 ، ص492

اين حادثه بلكه حوادث از آن روي مرور شد كه درسي باشد براي مبارزه با تعصبات مذهبي . عبرتي باشد براي كساني كه به آتش اين اختلافات دامن مي زنند و سبب ريختن خون بيگناهان به دست مشتي عوام و جاهل مي شوند .